

نقدی بر کتاب

شرح قواعد المرام

فیروزه صادق زاده

مقدمه

قواعد المرام فی علم الکلام، اثر ابن میثم بحرانی، فیلسوف و متأله قرن هفتم، کتابی است در بررسی اصول اعتقادی شیعه امامیه که تحت هشت قاعده تنظیم شده است. مؤلف کوشیده است بین آرای کلامی شیعه و نظرات مخالفان جمع کند تا بدین وسیله حق از باطل بازشناخته شود. در قاعده نخست به بیان مقدمات پرداخته است و در قاعده دوم، احکام کلی معلومات را که شامل احکام کلی وجود است، بیان می‌کند. قاعده سوم اختصاص به بحث حدوث عالم دارد و در قاعده‌های چهارم تا هشتم به ترتیب، در باب اثبات علم به صانع و صفات او، افعال، اقسام و احکام آن، نبوت، معاد و سرانجام امامت، اعتقادات کلامی شیعه را مطرح کرده است.

اثر حاضر که به نقد آن خواهیم پرداخت، کتابی است با عنوان شرح قواعد المرام از سرکار خانم دکتر زهرا مصطفوی، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران که در سال ۱۳۸۶ نخستین بار به چاپ رسیده است. شایان ذکر است که آنچه به عنوان اشکال در این نقد مطرح می‌گردد، تنها اندکی از بسیار است و خواننده فهیم با نگاهی اجمالی به اصل کتاب ابن میثم و آنچه در این اثر به عنوان شرح آن مطرح گشته، به راحتی نقائص و اشکالات آن را در خواهد یافت. گفتنی است که پرداختن به اثری کلامی، در باب اصول اعتقادی شیعه که از سوی یکی از متألهان برجسته قرن هفتم تصنیف شده، کاری بزرگ و مسئولیتی سنگین است و دقت در برگرداندن مطالب و چنانچه قصد شرح آن باشد، استفاده از منابع معتبر با صلاحیت علمی و نیز سعی در رعایت اصل امانتداری از اصول و نخستین وظایفی است که محقق محترم می‌بایست در نظر داشته باشد. لکن آنچه در این اثر به عنوان شرح اثر ابن میثم عرضه شده، تا آنجا که این حقیر ملاحظه کرده‌ام، اغلب، این اصول رعایت نشده است، گرچه شارح محترم یا بهتر بگوییم مترجم محترم تلاش بسیاری در رعایت آن داشته و در برخی موارد به آن عمل نموده است.



شرح قواعد المرام

زهرا مصطفوی

انتشارات اطلاعات،

تهران: ۱۳۸۶.

نقد کتاب

اشکالات این اثر، به دو بخش تقسیم می‌گردد: الف) اشکالات کلی و عام ب) اشکالات علمی و فنی

الف) اشکالات کلی و عام

۱) نخستین موردی که به شدت جلب نظر می‌کند و در نخستین نگاه، به وضوح کم‌توجهی مترجم محترم را می‌نمایاند، عنوان کتاب است که به طور ناقص بیان گردیده. چنانچه گفتیم، عنوان اصل کتاب قواعد المرام فی علم الکلام است که مترجم تنها به ذکر قواعد المرام در روی جلد بسنده کرده است. ۲) عنوان کتاب و محتوای آن، با یکدیگر همخوانی ندارد. آنچه در عنوان آمده، شرح کتاب ابن میثم است، و نیز سرکار خانم دکتر مصطفوی در پیش‌گفتار، اذعان نموده که «مجموعه حاضر شامل ترجمه، منابع و شرح کتاب قواعد المرام می‌باشد»، لکن متن این اثر صرفاً ترجمه است و گهگاه به زیور پاورقی‌هایی که آن‌هم سرشار از اشکالات علمی و فنی است و نمی‌توان آن‌را به عنوان شرح پذیرفت، آراسته شده است! ۳) شارح یا همان مترجم در پیش‌گفتار ادعا کرده که «در شرح مطالب سعی کرده تا نظرات متأخرین فلاسفه یا متکلمین را مورد توجه قرار دهد تا...» لکن متن کتاب که صرفاً ترجمه است و اگر حتی پاورقی‌ها را به عنوان شرح بپذیریم، چیزی به عنوان نظرات متأخرین فلاسفه و یا متکلمین به چشم نمی‌خورد. در واقع ایشان در اکثر پاورقی‌ها، صرفاً نظرات خود را بیان کرده است، لکن در برخی موارد تنها به ذکر چند عنوان کتاب اکتفا کرده و به آنها ارجاع می‌دهد تا خواننده خود به آنها مراجعه کند.

ب) اشکالات تخصصی، علمی و فنی

که شامل دو بخش می‌گردد: ۱. پاورقی‌ها ۲. متن کتاب
۱. اشکالات موجود در پاورقی‌ها:

۱-۱. در بسیاری پاورقی‌ها، مطلب به قدری ابتدایی است که از ابتدایی‌ترین اطلاعاتی محسوب می‌شود که نه تنها دانشجوی و دانش‌پژوه حوزه علم کلام، که یک دانشجوی مبتدی در انواع شاخه‌های الهیات از آن به خوبی آگاه است. بنابراین، هیچ ضرورتی به بیان آنها نبوده و ممکن است خواننده دچار این پرسش شود، که چه انگیزه‌ای باعث ذکر آن شده است؟

به عنوان مثال: صفحه ۱۴۹، ش ۲ که حسن و قبح را به «خوب و بد» در فارسی ترجمه کرده است؛ ص ۱۸۹، ش ۳ معرفی خواجه؛ ص ۲۷، ش ۳ و ۴ تعریف و معرفی فرقه‌های شیعه امامیه و اسماعیلیه؛ ص ۲۹۶، ش ۴ که به ذکر اسامی ائمه شیعه اثنی عشری پرداخته است.

۱-۲. اکثر پاورقی‌ها که به عنوان شرح از سوی شارح محترم تلقی گردیده، فاقد ارجاع است که تنها به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم: ص ۱۱، ش ۲؛ ص ۱۴، ش ۳؛ ص ۱۶، ش ۲؛ ص ۴۰، ش ۲ و ۳؛ ص ۴۱، ش ۴؛ ص ۴۲، ش ۱؛ ص ۵۸، ش ۱؛ ص ۶۶، ش ۴؛ ص ۱۰۰، ش ۲؛ ص ۱۳۰، ش ۴؛ ص ۱۶۲، ش ۲؛ ص ۱۶۸، ش ۲؛ ص ۱۷۷، ش ۴؛ ص ۱۹۶، ش ۱؛ ص ۲۳۵، ش ۱ (درباره تناسخ)؛ ص ۲۳۶، ش ۱؛ ص ۲۴۷، ش ۱؛ ص ۲۵۲، ش ۴؛ ص ۲۵۷، ش ۳؛ ص ۲۷۸، ش ۱؛ ص ۲۸۶، شماره‌های ۲، ۳ و ۴؛

در ص ۹۹، ش ۴، می‌گوید: «نویسندگان و متکلمین مسیحی و صوفیانی که معتقد به حلول هستند» چنانچه ملاحظه می‌کنید، آهنگ کلام و شیوه بیان کلمات حاکی از پذیرش این مطلب از سوی نویسنده آن است. به بیان دیگر اعتقاد وی را به آن جمله نشان می‌دهد، اما چرا و چگونه، هیچ توضیحی داده نشده است. همچنین وی برای چنین سخن عظیمی و چنین نسبت بزرگی به این افراد به هیچ منبع و مرجعی ارجاع نمی‌دهد. نیاز به گفتن ندارد که انتساب سخن یا عقیده‌ای به شخص یا گروهی بدون ارائه سند و مدرک نه تنها غیرعالمانه بلکه غیراخلاقی نیز هست. همچنین شارح محترم با ارائه ندادن هیچ توضیحی در باب معتقدان به حلول، خود نیز همانند متکلمینی که مورد ذم وی واقع شده‌اند، به کتب و سخنان آنها

عنوان اصل کتاب

قواعد المرام

فی علم الکلام

است که مترجم

تنها به ذکر

قواعد المرام

در روی جلد

بسنده کرده

است.



مراجعه نکرده است.

در مطالب مطروحه از سوی شارح علاوه بر فاقد ارجاع بودن، این نکته به چشم می‌خورد که وی همانند مطلب قبل آرائی را به نصاری و صوفیه و نیز فرقه‌هایی از بوداییان، منتسب کرده و هیچ سند و مدرکی ارائه نداده است. نیز توصیفی که وی از اعتقادات و مراحل سیر و سلوک صوفیه نموده، هیچ اعتبار علمی ندارد. شارح محترم روشن نمی‌فرمایند مقصود ایشان از «فنا» چیست و این که در کدام مرحله سالک به فنا می‌رسد و این فنا از کدام قسم است که سالک از خویشتن خویش فانی شده، اما توانایی ادراک خداوند تعالی را دارد!

در ص ۲۰۴، ش ۱، شارح ادعا می‌کند: «شریعت پیامبر اکرم (ص) شرایع سابق را نسخ کرده است». اولاً مبنای ادعا روشن نیست. خوانندگان محترم توجه داشته باشند که صحبت از درست یا غلط بودن ادعا نیست، بلکه بحث از مبنا و مرجع و صحت ادعاست. ثانیاً مشخص نیست تعریف ایشان از «نسخ» چیست که به تغییرات احکام و شرایع موسوی و عیسوی در نظر ایشان نسخ گفته نمی‌شود و این در حالی است که اکثر اصولیین مباحث مختلفی در باب نسخ شرایع گذشته، داشته و بر این لفظ - نسخ - تأکید کرده‌اند.

در ص ۲۰۴، ش ۳، ایشان در این پاورقی دچار تناقض‌گویی آشکاری شده‌اند. ابتدا «بداء» را به معنای پشیمانی و تغییر تصمیم، علامت نقص عنوان می‌کند و این نقص را که علامت جهل است، از خداوند بری

می‌داند، لکن درست در جمله بعد بدون تعریف صحیح بداء اذعان می‌کند که ثبوت این اصل برای حق تعالی از مسائل مهم در فلسفه و کلام اسلامی است. همچنین از آنجا که خود ایشان این مجموعه را شرح کتاب قواعد المرام معرفی کرده‌اند، و نیز این مسئله که بداء از اعتقادات مهم و مسلم در تشیع است و عدم فهم صحیح آن ممکن است نتایج سوئی در برداشته باشد، ضرورت داشت تا این قاعده دست کم به صورت خلاصه و مجمل توضیح داده می‌شد تا ابهامی برای خواننده گرامی این کتاب، باقی نماند.

۱-۳. از دیگر اشکالات مربوط به پاورقی‌ها، علاوه بر فاقد ارجاع بودن آن، مشخص نبودن مبنای ادعای مترجم و صحت گفتار

از دیگر اشکالات
مربوط به پاورقی‌ها،
علاوه بر
فاقد ارجاع بودن آن،
مشخص نبودن
مبنای ادعای مترجم و
صحت گفتار
وی است.

یک - ص ۱۰۱، ش ۱. منظور از تغییر صفات فعل خداوند، به چه معناست؟ تغییر این صفات چگونه است که به ذات ارتباط پیدا نمی‌کند؟ مقام فعل خداوند چیست و صفات فعلیه او چگونه از آن انتزاع می‌شود؟ و نیز سؤالات دیگری که ضرورت داشت به همه آنها پاسخ داده شود. در واقع توضیحی که ایشان در این شماره مرقوم فرموده‌اند بیشتر از آن که رفع ابهام کرده باشد، تولید ابهام نموده است.

دو - ص ۱۰۳، ش ۴. اولاً، منظور نگارنده از «هیچ کس» در این کلام مبهم است. دیگر این که، بر چه اساسی جهل عمومی در باب شناخت ذات حق تعالی بلکه کنه ذات او بدیهی نیست؟ همچنین جمله «هیچ کس کنه ذات خدا را نمی‌شناسد» صحیح است، لکن مقصود را به طور کامل نمی‌رساند. در واقع می‌بایست گفته شود: «هیچ کس کنه ذات خدا را نمی‌تواند بشناسد»، زیرا فعل «نمی‌شناسد» در این جمله بدین معناست که «می‌توان کنه ذات حق را شناخت اما کسی نمی‌شناسد»؛ لکن بر اساس تعلیم و آموزه‌های صحیح اسلامی، اخبار و روایات، و نیز مستدللات محکم فلسفی، هیچ ادراکی را به ذات حق راه نیست، چنان که عرفا آن را مرتبه «عمی» نام نهاده‌اند (ر.ک: اصطلاحات الوصفیه، عبدالرزاق کاشانی، باب العین، ذیل عمی)



سه - ص ۲۳۹، ش ۳. مترجم محترم در متن آورده که عارفان به سعادت بعد از مرگ کامل تر و بالاتر از دیگران متحقق می‌شوند و برای این مطلب در پاورقی صحبت از درک شهودی حقایق نموده که چنانچه خود اذعان کرده است، مربوط به ادراک حقایق در دنیا است. بنابراین، چنین ادراکی هیچ ارتباطی به دستیابی به سعادت بعد از مرگ ندارد و این دو مقوله از لحاظ موضوع کاملاً از یکدیگر جدا هستند.

چهار - ص ۲۵۱، ش ۱. در این جا ضرورت داشت مبنای ادعا، شرح آن و مرجع کلام، مشخص گردد. پنج - ص ۲۶۲، ش ۱. در این سطور آمده است: «اگر مراتب شدت و ضعف قبیح را در نظر بگیریم، اگر کسی از مراتب قوی قبیح توبه کند، ممکن است از مراتب ضعیف آن توبه نکند، ولی اگر کسی از مراتب ضعیف قبیح توبه کند، حتماً از مراتب شدید آن نیز توبه کرده است!» بر ارباب دانش و بصیرت روشن است که کل دربرگیرنده جزء است. بدین معنا که مراتب بالا قطعاً و بناچار دربردارنده مراتب پایین است. حال چگونه می‌توان ادعا کرد که تائب از مراتب پایین، حتماً از مراتب بالای قبیح توبه کرده، در حالی که توبه‌کننده از مراتب بالا و قوی قبیح ممکن است از مراتب ضعیف آن توبه نکرده باشد؟!

۴. اشکالات و ایرایشی بسیاری در جملات، چه در متن و چه در پاورقی‌ها به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در ارجاعات، جدا کردن دو استناد به دو منبع مختلف در یک شماره به وسیله (؛) است نه (،)، که همه ارجاعات در پاورقی‌ها بدین صورت آمده‌اند. نیز علایم سجاوندی را در جای مناسب خود به کار نبرده است. مثلاً درص ۶۸ ش ۲. بعد از «بالذات باشند»، استفاده از (؛) صحیح نیست، بلکه در این گونه موارد غالباً از علامت (،) استفاده می‌شود.

۵. در برخی پاورقی‌ها نیز اشتباهات فاحشی به چشم می‌خورد که نه از نوع عدم ارجاع است و نه از نوع عدم شرح و توضیح. پس بهتر دیدیم که قضاوت در باب آن را به عهده خوانندگان محترم بگذاریم. مثلاً آنچه در ص ۲۶۵ ش ۳ آمده، کاملاً عکس واقع است. واصل بن عطا از شاگردان حسن بصری محسوب می‌شود که روزی بر اساس پرسش یکی از حاضران از حسن بصری در باب مرتکبان گناه کبیره و نیز اختلاف نظرش با حسن، از مجلس او کناره می‌گیرد و طبق سخن حسن بصری که گفت: «اعتزل عتاً واصل»، از آن رو مکتب معتزله به او و پیروانش اطلاق می‌شود (ر.ک: مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، ذیل معتزله، ص ۴۱۶؛ الامین، شریف یحیی، فرهنگنامه فرقه‌های اسلامی، ترجمه محمدرضا موحدی، ص ۲۵۴) که در این پاورقی کاملاً عکس آن ذکر شده است.

در برخی
پاورقی‌ها نیز
اشتباهات فاحشی
به چشم می‌خورد
که نه از نوع
عدم ارجاع است و
نه از نوع
عدم شرح و
توضیح.

ب) اشکالات مربوط به متن

(*جملاتی که بعضاً غلط ترجمه شده‌اند.

۱. اصل جمله «اعلم انّ هذا أصل كبير في ابطال مذهب الخضم مفسد لكثير من قواعد، فان اثبات المادة و الصورة و الكم المتصل لا يمكن مع القول به»

ترجمه: بدان که این اصل بزرگی در بطلان نظر مخالفین است که بسیاری از قواعد آنها را فاسد می‌کند، زیرا اثبات ماده و صورت و کم متصل جز با قائل شدن به آن امکان ندارد.

به کار بردن کلمه «جز» در این عبارت کاملاً غلط است و معنای جمله را به طور کامل برعکس نموده است. از سویی دیگر، در اصل جمله عبارتی که در بردارنده مفهوم استثناء باشد، یافت نمی‌گردد.

۲. ص ۵۹ اصل جمله: «فلا يتم اذن شيء منها مع القول به»

ترجمه: «بنابر این، هیچ کدام از آنها درست نمی‌شود، مگر با پذیرش نفی جوهر فرد.»

در این عبارت نیز، همان اشتباه جمله قبل (ش ۱) تکرار شده و نیز متعلق ضمیر ه در «به»، «جوهر فرد» است نه «نفی جوهر فرد».

ترجمه صحیح: بنابراین با قول به جوهر فرد (نه نفی جوهر فرد!) هیچ یک از این موارد درست نمی‌شود.

(* جملاتی که کاملاً غلط ترجمه شده‌اند:

۱. ص ۲۶۹ ترجمه «بالاصاله» به «عنوان اصیل» نه تنها نامفهوم که غلط است. بهتر بود برای رساندن مقصود بالاصاله، خود عبارت ذکر می‌شد و برای فهم آن در چند جمله مترجم محترم آن را شرح می‌کرد که مقصود از «بالاصاله» چیست.

۲. ص ۲۳۹ اصل جمله: «لانّ اللذة هي ادراك الملائم»

ترجمه: لذت عبارت از درک سختی‌هاست.

جای شگفتی است «ملائم» از ریشه «لاءم» را که بعضاً در فارسی به همان صورت اصل، یعنی «ملائم» ترجمه می‌شود، به معنای «سختی» ترجمه شود! البته گفتنی است که حتی عقلاً نیز این تعریف اشتباه است، چراکه لذت در تقابل با سختی قرار دارد و بدیهی است که انسان هیچ‌گاه از آنچه باعث درد و رنج شود، لذت نمی‌برد. همچنین در جمله قبل که این میثم می‌فرماید: «و اهمّها في تحصيل السعادة الباقية، معرفة الله»، معرفة الله به عنوان مبتدای مؤخر به این معناست که مهمترین راهها در تحصیل سعادت ابدی، معرفت الهی است. جدای از آن که در این جمله از علامت (ه) میان دو عبارت «سعادت ابدی» و «معرفت الهی» استفاده نکرده، به طوری که گاه مقصود دیگری را به ذهن متبادر می‌سازد.

۳. ص ۱۲۳ اصل جمله: فی کونه تعالی مریداً و کارهاً

ترجمه: خدای متعال اراده و کراهت دارد.

مترجم محترم توجه نفرموده‌اند که «مرید» به معنای «طالب» است؛ یعنی کسی که چیزی را طلب می‌کند؛ یعنی به آن میل دارد و «کاره» به معنای بی‌میل بودن نسبت به چیزی است، و آنچه ایشان در این ترجمه آورده‌اند، کاملاً متفاوت با مقصود نویسنده است و جالب توجه این است که در پاراگراف بعد «تحقیق الکلام فی شرح الارادة والکراهة» را به «بررسی کلام در باره شرح اراده و کراهت» ترجمه نموده‌اند؛ درحالی که مقصود از «اراده و کراهت» خواستن و نخواستن از روی تمایل و یا بی‌میلی و انزجار است و این مسئله از توضیح نویسنده، کاملاً هویدا است. چنانچه در ادامه از «شوق و نفرت» سخن گفته است. مترجم محترم به این نکته توجه ننموده‌اند که «مرید» به معنای «کسی که دارای اراده است» تنها یکی از معانی آن است و ایشان زحمت مراجعه به یکی از کتب لغت را به خود نداده‌اند تا از معانی دیگر آن آگاهی یابند. امید که با گشودن پرونده این نقد، اصحاب علم برای ارائه ترجمه و شرح کتب، خصوصاً در حوزه علوم اسلامی و مهم‌تر از آن در پرداختن به آراء و اعتقادات شیعه، دقت بیشتری داشته باشند.

سرکار خانم

دکتر مصطفوی

در پیش گفتار،

اذعان نموده که

((مجموعه حاضر

شامل ترجمه،

منابع و شرح کتاب

قواعد المرام می‌باشد))،

لکن متن این اثر

صرفاً ترجمه است و

گهگاه به زیور

پاورقی‌هایی که

آن‌هم سرشار از

اشکالات علمی و

فنی است